

سرپیچی ابوبکر از سیره پیامبر

صلی الله علیه و آله و سلم

مجتبی ناظمی

مرکز حقایق اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وآله الطاهرين
لاسيما مولانا حجة بن الحسن العسكري، واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين.

چکیده

یکی از اتفاقات قابل توجه در هنگام مرگ ابوبکر این است که وی برای خویش جانشین قرار داد، این در حالی است که به اعتقاد اهل سنت، پیامبر برای خویش جانشین قرار ندادند و این امر را به صحابه خویش واگذار کردند. نه تنها ابوبکر بلکه هیچ یک از خلفای اهل سنت در این کار به پیامبر اقتدا نکردند و همگی برای خویش جانشین قرار دادند.

علاوه بر این، ابوبکر در جانشین قرار دادن عمر، با صحابه مشورت نکرد، بلکه وقتی صحابه با او مخالفت کردند به نظر ایشان اهمیت نداد.

پس جای این سوال از اهل سنت وجود دارد که اگر جانشین قرار دادن، امر نیکویی است چرا پیامبر جانشین قرار ندادند و با این کار باعث اختلاف میان امت خویش شدند، و اگر جانشین قرار دادن کار درستی نیست چرا ابوبکر به سنت پیامبر عمل نکرد برای خویش جانشین قرار داد؟! و اگر نظر صحابه و مردم در تعیین جانشین پیامبر و حاکم جامعه تاثیر گذار است چرا ابوبکر برای جانشینی عمر با صحابه مشورت نکرد و حتی به مخالفت آنان توجهی نکرد؟!!

کلید واژه

ابوبکر، عمر، جانشینی، فظ و غلیظ، تخلف از سیره پیامبر

بیست و دوم جمادی الثانی

بیست و دوم جمادی الثانی سالروز مرگ ابوبکر بن ابی قحافه اولین خلیفه اهل سنت است.^۱ اتفاقاتی که هنگام مرگ ابوبکر رخ داد از جهات مختلفی قابل بررسی است. اما مطلب بسیار قابل توجه و شگفت‌انگیز این است که ابوبکر با اینکه خود را خلیفه پیامبر خوانده و اهل سنت نیز جانشینی وی را قبول کرده‌اند، به سیره پیامبر عمل نکرد.

ادعای اهل سنت بر وصیت نداشتن پیامبر

از نظر ابوبکر و اهل سنت، پیامبر اکرم بدون وصیت از دنیا رفتند و هیچ جانشینی انتخاب نکردند. امام الحرمین جوینی می‌گوید: «وما نصّ النبیّ علیه السلام علی إمامة أحد بعده وتولیته». پیامبر بر جانشینی هیچ کس پس از خود تصریح نکرد.^۲

ذهبی نیز در کتاب خود بابتی تحت این عنوان آورده است: «باب أنّ النبیّ صلّی الله علیه وسلّم لم یتخلف ولم یوصّ إلى أحد بعینه بل نبّه علی الخلافة بأمر الصلاة». باب اینکه پیامبر جانشین قرار نداد و به هیچ شخص خاصی وصیت نکرد، بلکه به وسیله امر به نماز تنبیه به خلافت داد.^۳

البته این کلام از نظر شیعیان مردود است، پیامبر از همان ابتدای بعثت در یوم الدار جانشین خود را معرفی کردند. در طول رسالت خویش نیز بارها و در مواضع متعدد بر جانشینی حضرت علی علیه السلام تاکید کردند، تا اینکه در نهایت در روز غدیر اعلام عمومی بر جانشینی حضرت علی علیه السلام صورت گرفت.

۱. تاریخ الطبری 3: 419.

۲. مع الأدلّة فی قواعد عقائد أهل السنّة والجماعة: 128.

۳. تاریخ الإسلام 1: 834.

علاوه بر این، امکان ندارد پیامبر جانشینی پس از خود را معرفی نکرده باشند. چگونه ممکن است کسی که حاکمیت یک جامعه را بر عهده دارد جانشینی برای خود معرفی نکند و مردم را پس از خود سرگردان کند؟! سیره تمام عقلا بر این است که هر کس مسئولیت جامعه و حتی عده‌ای محدود را برگردن دارد، آنها را به حال خود رها نکرده و تکلیف آنها پس از خود را مشخص کند. از این رو می‌بینیم تمام حاکمان در تمامی نقاط زمین برای خویش جانشین معرفی می‌کنند، و یا دست کم از طریقی مانند شوری و مجلس و غیر آن، تکلیف حاکمیت پس از خود را مشخص می‌کنند. تمام خلفای اهل سنت نیز در این هزار و چهار صد سال برای خود جانشین معرفی کردند و هیچ کدام به این سیره ساختگی پیامبر عمل نکردند.

چگونه اهل سنت روا می‌دارند پیامبرشان امت خویش را به حال خود رها کرده و تکلیف آنها پس از خود را مشخص نکرده باشد؟!!

البته برخی از اهل سنت به کمال سخافت و شناعة این قول پی برده و در این باره دست و پایی زده‌اند. برخی از آنان ادعا کرده‌اند پیامبر امت خود را به حال خود رها نکرده بلکه اشاره‌ای به جانشینی ابوبکر کرده‌اند که از آن تعبیر «نص خفی» می‌کنند. صحابه نیز به این اشاره پیامبر عمل کردند.

تفتازانی این مطلب را به عنوان یکی از اقوال در مسئله مطرح می‌کند: «الجمهور علی آله صلی الله علیه و سلم لم ینص علی إمام. وقیل: نص علی أبي بكر رضي الله تعالى عنه نصاً خفياً. وقیل: جلياً. وقالت الشيعة: علی عليّ كرم الله وجهه خفياً. والإمامية منهم جلياً أيضاً». جمهور اهل سنت بر این عقیده‌اند که پیامبر نص بر کسی نکردند، عده‌ای گفته‌اند نص خفی بر ابوبکر کردند، و عده‌ای

گفته‌اند نص جلی. شیعه می‌گویند نص خفی بر علی علیه السلام، و امامیه می‌گویند نص جلی بر حضرت علی علیه السلام انجام دادند.^۴

اما خود اهل سنت معترفند که هیچ نص و یا حتی اشاره‌ای از جانب پیامبر بر جانشینی ابوبکر وجود ندارد.

تفتازانی می‌گوید: «والنصّ منتفٍ فی حقّ ابي بکر مع کونه إماماً بالإجماع». نصی در حق ابوبکر وجود ندارد با اینکه به اجماع، امام است.^۵

شواهد بسیاری نیز بر منتفی بودن نص و یا حتی اشاره در حق ابوبکر وجود دارد. به عنوان مثال اگر اشاره‌ای ولو خفیف در حق ابوبکر بود در شورای سقیفه در مقابل انصار از آن استفاده می‌کرد، نه اینکه از روایت «الأئمة من قریش» استفاده کند.^۶

سرپیچی ابوبکر از سیره پیامبر

با این همه، ابوبکر بر خلاف این سیره ساختگی پیامبر، اقدام به تعیین جانشین برای خود کرد.

طبری در تاریخ خود در این باره می‌نویسد: «دعا أبوبکر عثمان خالياً، فقال: اكتب: «بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما عهد أبوبکر بن أبي قحافة إلى المسلمین. أما بعد» قال: ثم أغمي عليه فذهب عنه، فكتب عثمان: «أما بعد، فإني قد استخلفت عليكم عمر بن الخطاب، ولم ألكم خيراً منه.» ثم أفاق أبوبکر فقال: اقرأ عليّ، فقرأ عليه. فكبر أبوبکر وقال: أراك خفت أن يختلف الناس إن افتلتت

۴. شرح المقاصد ۵: 258.

۵. همان ۵: 255.

۶. بنگرید به: الأحكام السلطانية 20؛ شرح المواقف 8: 354.

نفسي في غشيتي؟ قال: نعم. قال: جزاك الله خيراً عن الإسلام وأهله، وأقرّها أبو بكر رضي الله عنه من هذا الموضع».

ابوبکر عثمان را به تنهایی فراخواند و به او گفت بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم، این عهد ابوبکر بن ابی قحافه برای مسلمانان است، اما بعد» در این هنگام ابوبکر غش کرد و بی هوش شد. عثمان ادامه وصیت را به این صورت نوشت: «اما بعد، همانا عمر بن خطاب را جانشین خود بر شما قرار دادم، و کسی را بهتر از او سراغ ندارم». پس از آن ابوبکر به هوش آمد و به عثمان گفت نامه را بر من بخوان. عثمان نامه را خواند، ابوبکر تکبیر گفت و به عثمان گفت: چنین می بینم که ترسیدی مردم اختلاف کنند اگر من در این حال از دنیا بروم؟ عثمان گفت: بله. ابوبکر گفت: خداوند به تو جزای خیر از اسلام و اهلش بدهد. و ابوبکر این موضع از وصیت را امضاء کرد.^۷

جالب اینجاست که ابوبکر بر اهمیت این مسئله پی برد و به وصیت شفاهی اکتفا نکرد بلکه آن را مکتوب ساخت. حتی عثمان نیز فهمید که اگر ابوبکر بدون وصیت بمیرد مردم اختلاف می کنند و از پیش خود، وصیت نامه ابوبکر را تکمیل کرد. حال چگونه اهل سنت روا می دارند که پیامبر اکرم از این امر خطیر غافل بوده باشند؟!

اما حقیقت امر این است پیامبر از هر کس دیگر نسبت به امت خویش دلسوزتر بودند و در مواضع متعدد جانشین خویش را معرفی کردند تا مردم پس از ایشان گرفتار تفرقه و گمراهی نشوند. حتی پس از اعلام عمومی در غدیر، در واپسین روزهای عمر شریف خویش دوات و قلمی خواستند تا وصیت خویش را مکتوب سازند. اما از بد حادثه، منافقین در خانه پیامبر نفوذ کرده و مانع از این امر شدند.

بخاری این واقعه شوم را اینگونه نقل می‌کند: «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، قَالَ: لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ» فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ. فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالْإِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قَوْمُوا» قَالَ عَبِيدُ اللهِ: فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ، يَقُولُ: «إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلَّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَبْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ، مِنْ إِخْتِلَافِهِمْ وَلَغَطِهِمْ».

ابن عباس می‌گوید در لحظات پایانی عمر شریف پیامبر در خانه ایشان مردانی از جمله عمر بن خطاب حاضر بودند، پیامبر فرمودند: «بیاید برای شما کتابی بنویسم تا پس از آن گمراه نشوید». عمر گفت: «همانا بیماری بر پیامبر غالب شده است، و نزد شما قرآن است و کتاب خدا ما را کفایت می‌کند». در این حال اهل خانه با هم مخالفت کردند و درگیر شدند، عده‌ای گفتند: [کاغذ و قلمی] بیاورید تا پیامبر برایتان کتابی بنویسند که پس از آن گمراه نشوید، عده‌ای نیز حرف عمر را زدند. پس وقتی اختلاف و سخنان بی‌هوده میان آنان زیاد شد پیامبر فرمودند: برخیزید [و از خانه بروید]. عبید الله [پسر ابن عباس] گفت: ابن عباس همیشه می‌گفت: «همانا مصیبت، تمام مصیبت زمانی بود که با هیاهو و اختلافشان حائل شدند میان پیامبر و اینکه برایشان این کتاب را بنویسند».^۸

پس معلوم می شود پیامبر نیز قصد مکتوب ساختن وصیت خویش را داشتند، اما مع الأسف این امر محقق نشد.

در هر صورت اگر اهل سنت بپذیرند پیامبر جانشینی معرفی کرده است، باید جانشینی حضرت علی علیه السلام را قبول کنند؛ زیرا به اعتراف خودشان بر خلافت ابوبکر هیچ نصی وجود ندارد. و اگر قبول کنند پیامبر جانشینی معرفی نکرده است باید به تحلف و سرپیچی ابوبکر از سیره پیامبر اعتراف کنند؛ چراکه ابوبکر بر خلاف پیامبر، برای خود جانشین معرفی کرد و حتی آن را مکتوب ساخت.

از اینجاست که متکلم خیر شیعه خواجه نصیر الدین طوسی رضوان الله تعالی علیه این وصیت ابوبکر را در زمره مطاعن او آورده‌اند و می‌فرمایند: «وخالف الرسول صلّى الله عليه وآله في الاستخلاف عندهم». ابوبکر با پیامبر در جانشین قرار دادن مخالفت کرد؛ البته بر طبق مبنای اهل سنت.^۹

حال اختیار با اهل سنت است که میان وصیت داشتن پیامبر و مخالفت ابوبکر (بلکه تمامی خلفای اهل سنت) با سیره پیامبر یکی را انتخاب نمایند.

مخالفت صحابه با جانشینی عمر

مطلب حائز اهمیت دیگر این است که ابوبکر کسی را انتخاب کرد که صحابه پیامبر به شدت با آن مخالف بودند، ولی ابوبکر به نظر آنان اهمیتی نداد.

ابن عبد البر در این باره می گوید: «لَمَّا اسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ قَالَ لِمُعَيْبِ بْنِ الدَّوْسِيِّ: مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي اسْتِخْلَافِي عُمَرَ؟ قَالَ: كَرِهَهُ قَوْمٌ وَرَضِيَهُ آخَرُونَ. قَالَ: فَالَّذِينَ كَرِهُوا أَكْثَرَ أَمْ الَّذِينَ رَضَوْهُ؟ قَالَ: بَلِ الَّذِينَ كَرِهُوا».

زمانی که ابوبکر عمر را جانشین خود قرار داد به معیقب دوسی [از صحابه پیامبر] گفت: مردم در مورد اینکه عمر را جانشین قرار داده‌ام چه می گویند؟ معیقب گفت: برخی ناراضی هستند و کراهت دارند و برخی راضی هستند. ابوبکر پرسید: کسانی که کراهت دارند بیشترند یا کسانی که راضی اند؟ معیقب گفت: بلکه کسانی که کراهت دارند و ناراضی اند.^{۱۰}

از این عبارت چنین به دست می آید که بیشتر صحابه از جانشینی عمر راضی نبودند. چگونه ابوبکر شخصی را جانشین خود قرار داد که بیشتر صحابه با آن مخالف بودند؟! اگر صحابه حقی در انتخاب خلیفه ندارند چرا ابوبکر با انتخاب صحابه (البته با انتخاب تعدادی از ایشان) خلیفه شد، و اگر نظر صحابه در انتخاب خلیفه مهم و ضروری است چرا ابوبکر کسی را خلیفه قرار داد که بیشتر صحابه به آن رضایت نداشتند؟!

امام الحرمین جوینی به صراحت بیان می کند که ابوبکر برای جانشین قرار دادن عمر با هیچ یک از صحابه و اهل اختیار مشورت نکرد، بلکه این کار او با مخالفت برخی از ایشان مانند طلحه و روبرو شد.

وی در این باره می گوید: «فإن قيل: إذا ولي الإمام ذا عهد فهل يتوقف تنفيذ عهده على رضا أهل الاختيار في حياته أو من بعده؟ قلنا: ذكر بعض المصنِّفين في اشتراط ذلك خلافاً، والذي يجب القطع به أن ذلك لا يشترط؛ فإننا على اضطرارٍ نعلم أن أبا بكر لما ولي عمر لم يقدم على توليته مراجعةً

واستشارة ومطالعة، وإذ أمضى فيه ما حاوله لم يسترضِ أحداً من أهل الاختيار على توافر المهاجرين والأنصار.

نعم، روي أنّ طلحة قال لأبي بكر: لقد استخلفت علينا فظاً غليظاً. فقال أبو بكر وهو يجود بنفسه: أجلسوني، فأجلس وقال: لئن سألتني ربّي عن تفويض أمور المسلمين إلى عمر لقلت: استخلفت على أهلك خير أهلك.

اگر گفته شود زمانی که امام شخصی را به وسیله عهد، ولایت دهد و جانشین خود قرار دهد، آیا تنفیذ و جاری بودن این عهد بر رضایت اهل اختیار متوقّف است یا خیر؟ می‌گوییم برخی از مصنّفین در شرط بودن این رضایت اختلاف کرده‌اند، اما آنچه واجب است بدان قطع پیدا کنیم این است که چنین رضایتی شرط نیست؛ چراکه ما به روشنی و وضوح می‌دانیم ابوبکر عمر را جانشین قرار داد و در این کار به کسی مراجعه نکرد و با کسی مشورت نکرد، و زمانی که این کار را امضاء کرد رضایت هیچ یک از اهل اختیار را خواستار نشد، با اینکه مهاجرین و انصار در آن زمان بسیار بودند.

آری، روایت شده است که طلحه به ابوبکر گفت: کسی را بر ما جانشین قرار دادی که بد اخلاق و سنگدل است. ابوبکر گفت: مرا بنشانید، پس او را نشانند و گفت: اگر پروردگارم از سپردن امور مسلمانان به عمر از من سوال کند خواهم گفت: بر اهل تو بهترین اهل تو را جانشین قرار دادم.^{۱۱}

دلیل این نارضایتی مردم به صورت روشن در احادیث اهل سنت ذکر شده است.

ابن ابی شیبیه در این باره می گوید: «لَمَّا حَضَرْتُ أَبَا بَكْرٍ الْوَفَاةَ أُرْسِلُ إِلَى عُمَرَ لِيَسْتَخْلِفَهُ، قَالَ: فَقَالَ النَّاسُ: أَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا فَظًّا غَلِيظًا، فَلَوْ مَلَكَنَا كَانَ أَفْظَ وَأَغْلَظَ، مَاذَا تَقُولُ لِرَبِّكَ إِذَا أَتَيْتَهُ وَقَدْ اسْتَخْلَفْتَهُ عَلَيْنَا، قَالَ: تَخَوَّفُونِي بِرَبِّي، أَقُولُ: اللَّهُمَّ أَمَرْتُ عَلَيْهِمْ خَيْرَ أَهْلِكَ». زمانی که مرگ ابوبکر نزدیک شد به دنبال عمر فرستاد تا او را جانشین خود قرار دهد. پس مردم گفتند: آیا کسی را جانشین خود قرار می دهی که بد اخلاق و بد زبان و سنگدل است؟! زمانی که نزد پروردگارت رفتی چه چیزی به او می گویی [چه جوابی به او می دهی] در حالی که عمر را جانشین خود قرار داده ای؟! ابوبکر گفت: آیا مرا از پروردگام می ترسانید؟! خواهم گفت: خداوندا بهترین خلقت را امیر بر آنها قرار دادم.^{۱۲}

این روایت در دیگر کتب بزرگان اهل سنت نیز آمده است، مانند: الخراج،^{۱۳} تاریخ مدینه ابن شیبیه^{۱۴} و تاریخ مدینه دمشق^{۱۵}.

خود عمر نیز به فظ^{۱۶} و غلیظ^{۱۷} بودن خویش اعتراف کرده است.

عن جامع بن شداد عن ذي قرابة له قال: سمعتُ عمر بن الخطاب يقول: ثلاث كلمات إذا قلتها فهينوا عليها: اللهم إني ضعيفٌ فقوْنِي، اللهم إني غليظٌ فليْنِّي، اللهم إني بخيلٌ فسخِّنِي. عمر بن خطاب می گفت: سه کلمه را وقتی می گویم شما آمین بگوئید؛ خداوندا من ضعیف هستم پس مرا

۱۲. مصنف ابن أبي شيبة ۶: 358.

۱۳. الخراج لأبي يوسف: 21.

۱۴. تاريخ المدينة المنورة 2: 671.

۱۵. تاريخ مدينة دمشق 30: 413.

۱۶. فظٌ: مرد درشت خوی، بد خوی، سنگدل، بد زبان. لغتنامه دهخدا.

۱۷. غلیظ: خشن، سنگدل. لغتنامه دهخدا.

نیرومند گردان؛ خداوندا من غلیظ هستم پس مرا نرم گردان؛ خداوندا من بخیل و خسیس هستم
پس مرا سخاوتمند گردان.^{۱۸}

بد اخلاقی و سنگ دلی عمر بن خطاب امری پوشیده نیست. با نگاهی گذرا به سیره و رفتار و
کردار عمر، بد اخلاقی و سنگ دلی وی به وضوح دیده می‌شود.

مرحوم علامه سید ناصر حسین فرزند برومند علامه میر حامد حسین (رضوان الله تعالی علیهما)
در کتاب خود به نام «إفحام الأعداء والخصوم بتكذيب ما افتروه على سيدتنا أم كلثوم» با بیانی
شیوا و با استناد به منابع معتبر اهل سنت، فظاظت و غلظت عمر را بیان کرده‌اند. فراجع إن
شئت.

منافات فظ و غلیظ بودن با مقام خلافت

حال با وجود این صفت در عمر بن خطاب، اهل سنت وی را جانشین پیامبر می‌دانند، و پر
واضح است کسی که می‌خواهد جانشین پیامبر باشد باید در تمام خصوصیات و ویژگی‌ها شبیه
ایشان باشد تا بتواند راه ایشان را ادامه دهد.

خداوند صفت فظ و غلیظ بودن را به شدت از پیامبر خویش نفی می‌کند و می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ
مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ».^{۱۹} به رحمت الهی در برابر آنان نرم
و مهربان شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

۱۸. طبقات ابن سعد 3: 208.

۱۹. آل عمران: 159.

در این آیه خداوند بیان می‌کند که فظ و غلیظ بودن باعث پراکنده شدن مردم از اطراف پیامبر می‌شود، و اگر مردم از اطراف پیامبر پراکنده شوند غرض از بعثت از بین می‌رود.

فخر رازی در این باره می‌گوید: «إِنَّ الْمَقْصُودَ مِنَ الْبَعْثَةِ أَنْ يَبْلُغَ الرَّسُولُ تَكَالِيفَ اللَّهِ إِلَى الْخَلْقِ، وَهَذَا الْمَقْصُودُ لَا يَتِمُّ إِلَّا إِذَا مَالَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَيْهِ وَسَكَنتَ نَفْسُهُمْ لَدَيْهِ، وَهَذَا الْمَقْصُودُ لَا يَتِمُّ إِلَّا إِذَا كَانَ رَحِيماً كَرِيماً، يَتَجَاوَزُ عَنْ ذُنُوبِهِمْ، وَيَعْفُو عَنْ إِسَاءَاتِهِمْ، وَيَخْصِمُهُمْ بِوَجْهِ الْبِرِّ وَالْمَكْرَمَةِ وَالشَّفَقَةِ، فَلِهَذَا الْأَسْبَابِ وَجِبَ أَنْ يَكُونَ الرَّسُولُ مَبْرأً عَنِ سُوءِ الْخَلْقِ، وَكَمَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَجِبَ أَنْ يَكُونَ غَيْرَ غَلِيظٍ الْقَلْبِ، بَلْ يَكُونُ كَثِيرَ الْمَيْلِ إِلَى إِعَانَةِ الضَّعْفَاءِ، كَثِيرَ الْقِيَامِ بِإِعَانَةِ الْفُقَرَاءِ، كَثِيرَ التَّجَاوُزِ عَنِ سَيِّئَاتِهِمْ، كَثِيرَ الصَّفْحِ عَنْ زَلَّاتِهِمْ، فَلِهَذَا الْمَعْنَى قَالَ: «وَلَوْ كُنْتُ فَظًّا غَلِيظًا لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» وَلَوْ أَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاتَ الْمَقْصُودُ مِنَ الْبَعْثَةِ وَالرَّسَالَةِ».

همانا مقصود از فرستادن پیامبران این است که آنها تکالیف الهی را به مردم برسانند، و این امر تمام نمی‌شود مگر زمانی که قلوب مردم به سوی پیامبر مایل شود و جان‌های مردم نزد ایشان آرام گیرد، این امر نیز محقق نمی‌شود مگر زمانی که پیامبر، مهربان و بخشنده باشد و از گناهان مردم بگذرد و بدی‌هایشان را ببخشد و آنها را به خوبی و بخشنده‌گی و مهربانی اختصاص دهد؛ به همین خاطر است که پیامبر باید از بد اخلاقی به دور باشد، همانگونه که لازم است سنگدل نباشد، بلکه باید بسیار مایل به کمک کردن به ضعیفان، و بسیار قیام کننده به کمک کردن به فقیران، و بسیار باگذشت از بدی‌های مردم، و بسیار چشم‌پوشی کننده از لغزش‌های مردم باشد، از همین رو خداوند می‌فرماید: «اگر اگر تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند.» و اگر از اطراف پیامبر پراکنده شوند غرض از بعثت از بین می‌رود.^{۲۰}

از این عبارت فخر رازی روشن است که فظ و غلیظ بودن پیامبر، موجب نقض غرض می شود،
جانشین پیامبر نیز باید از این صفت به دور باشد تا بتواند غرض رسالت را ادامه دهد.

حال عمر بن خطاب چگونه جانشینی است که هیچ شباهتی به پیامبر ندارد بلکه صفتی را دارد که
لازم است پیامبران از آن صفت به دور باشند؟!!

فهرست منابع

القرآن الكريم

تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك): أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبري (م: 310 ق)، دار التراث، بيروت، الطبعة الثانية، 1387 ق.

لمع الأدلة في قواعد عقائد أهل السنة والجماعة: أبو المعالي عبد الملك بن عبد الله بن يوسف الجويني الملقب بإمام الحرمين (م: 478 ق)، عالم الكتب، لبنان، الطبعة الثانية، 1407 ق.

تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي (م: 748 ق)، دار الغرب الإسلامي، الطبعة الأولى، 2003 م.

شرح المقاصد: سعد الدين مسعود بن عمر التفتازاني (م: 793 م)، الشريف الرضي، قم، الطبعة الأولى، 1409 ق.

شرح المواقف: السيد الشريف علي بن محمد الجرجاني (م: 812 ق)، الشريف الرضي، قم، الطبعة الأولى، 1425 ق.

الأحكام السلطانية: أبو الحسن علي بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي الشهير بالماوردي (م: 450 ق)، دار الحديث، القاهرة.

صحيح البخاري: أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري (م: 256 ق)، دار طوق النجاة، الطبعة الأولى، 1422 ق.

تجريد الإعتقاد: خواجه نصير الدين أبو جعفر محمد بن محمد بن حسن الطوسي (م: 672 ق)، دفتر تبليغات اسلامي، قم، 1407 ق.

بهجة المجالس وأنس المجالس: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر النمري القرطبي (م: 463 ق)، دار الكتب العلمية، بيروت.

غيث الأمم في التياث الظلم: أبو المعالي عبد الملك بن عبد الله بن يوسف الجويني الملقب بإمام الحرمين (م: 478 ق)، مكتبة إمام الحرمين، الطبعة الثانية، 1401 ق.

الكتاب المصنّف في الأحاديث والآثار: عبد الله بن محمد بن إبراهيم العبسي أبو بكر بن أبي شيبة (م: 235 ق)، مكتبة الرشد، الرياض، الطبعة الأولى، 1409 ق.

الخراج: أبو يوسف يعقوب بن إبراهيم بن حبيب الأنصاري (م: 182 ق)، المطبعة السلفية، الطبعة الثانية، 1384 ق.

تاريخ المدينة المنورة: أبو زيد عمر بن يزيد بن شبة النميري البصري (م: 262 ق)، طبع على نفقة السيّد حبيب محمود أحمد، 1399 ق.

تاريخ مدينة دمشق: أبو القاسم عليّ بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر (م: 571 ق)، دار الفكر، 1415 ق.

الطبقات الكبرى: أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع المعروف بابن سعد (م: 230 ق)، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الأولى، 1410 ق.